

## اهمیت و ارزش پیر و مرشد در شعر حضرت سلطان باهو (شاعر پنجابی و فارسی) و پنج شاعر فارسی از جمله نظامی، مولوی، سعدی، حافظ و جامی

### شوکت حیات شیخ\*

### چکیده:

حضرت سلطان باهو و پنج شاعر بزرگ فارسی از جمله نظامی گنجوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی و مولانا عبدالرحمن جامی شخصیات بزرگ تاریخ ادبیات فارسی و پنجابی به شمار می روند. این پنج شاعر فارسی یاد شده را به عنوان از مهم ترین و بزرگترین شاعران تاریخ ادب فارسی دانسته اند و درین مورد هیچ شکی نیست که این شعرای بزرگ زبان فارسی را به اوج ملکوتی بردند و چنین اشعار نغزی سرودند که بسیاری از شاعران و سخنوران فارسی که بعد از آنان به میدان سخن پا گذاشته اند، از تاثیر و نفوذ آنان دور نمانده اند. حتی شاعرانی دیگر زبانان نیز از آنان تاثیر پذیرفتند. زبان پنجابی اگرچه به نحوی زیاد نزدیک به فارسی نیست اما تاثیر و نفوذ زبان و شعر فارسی را نمی توان نادیده گرفت. حضرت سلطان باهو یک صوفی صافی بود اما به عنوان شاعر نیز شهرت فراوانی به دست آورد و او را از مهم ترین شاعران پنجابی دانسته اند و او شاعر فارسی هم است. حضرت سلطان باهو و پنج شاعر بزرگ فارسی یاد شده در بیان اهمیت پیر و مرشد در راه تصوف و عرفان مشترکات فراوانی دارند. نیراین همه صوفی صافی بودند. از راه طریقت به جاده شریعت می پرداختند، شاعران تصوف و عرفان بودند و شاعران عشق بودند. مطالعه تطبیقی ایشان واقعیت های جالبی را منکشف می کند.

**واژه های کلیدی:** حضرت سلطان باهو، نظامی گنجوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، مولانا عبدالرحمن جامی، پیر و مرشد

---

\*استاد یار، زبان و ادبیات فارسی، دانشکده دیال سینگ دولتی، لاهور

پیر و مرشد در اصطلاح صوفیان به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی مند آن به حق واصل نمی شود و الفاظ قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث نزد صوفیه همه به همین معنی استعمال شده است. پیر در تصوف، قطب دایره امکان و متصدی تربیت و تهذیب سالک و ایصال او به حق است. [بخارایی، احمد علی رجایی، ص ۸۸]

نظر مرشد کامل و پیر را سبب تبدیل ماهیت مرید می دانند یعنی تحت تاثیر تربیت و به تصرف مشایخ و اولیای حق، روح انسانی تکامل می یابد. در تربیت عملی تصوف تصور مرشد از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بدون حمایت مرشد منازل سلوک را نمی توان طی کرد.

بدون هیچ شک و تردید حضرت سلطان باهو یک صوفی عملی بود و او تمام منازل سلوک را طی نموده بود. از کلام او پیداست که از توسط بزرگان با کمال تربیت شده بود که با چشم حقیقت شناس خود حقیقت را مشاهده کرده بودند و خود حضرت سلطان باهو نیز تلاش کرد که مشکلات جاده سلوک را طی کند و به مقامی برسد که صدای دل آویز وحدانیت در قلب او سرور و انسباط را به وجود آورد و در شوق دیدار گام او جلو تر می رود. می گوید:

الف- الله پڑھیوں پڑھ حافظ ہویوں ناں گیا حجابوں پردا ہو

پڑھ پڑھ عالم فاضل ہویوں بھی طالب ہویوں زر دا ہو

سیئے ہزار کتاباں پڑھیوں پر ظالم نفس نہ مردا ہو

باجھ فقیراں کیسے نہ ماریا ایہو چور اندردا ہو

[باہو، ابیات باہو، بیت ۲، ص ۶۶]

[ هر دم ذکر الله کرده ای و حافظ شده ای ولی برایت حق در حجاب است- بعد از خواندن علوم عالم و فاضل شده ای ولی طالب زر شده ای- هزاران کتاب خوانده ای، ولی نفس ظالم نمی میرد- غیر از پیر حق هیچ کس نمی تواند دزد درون را بکشد-]

مولانا جلال الدین محمد بلخی همین اندیشه را چنین بیان می کند:

هیچ نکشد نفس را جز ظلِ پیر  
دامن آن نفس کش را زود گیر

[مولوی، مثنوی معنوی، ص ۱۹]

حافظ شیرازی چنین می گوید:

بیا ای شیخ و از خمخانه ما  
شرابی خور که در کوثر نباشد  
بشو اوراق اگر همدرس مایی  
که علم عشق در دفتر نباشد

[حافظ، غزل ۱۶۲، بیت ۵-۶، ص ۱۱۴]

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه  
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

[حافظ، غزل ۳۱۹، بیت ۲، ص ۲۱۶]

نظامی گنجوی می گوید:

خرد شیخ الشیوخ رای تو بس  
ازو پرس آنچه می پرسی نه از کس

[نظامی، خسرو و شیرین، ص ۳۲۷]

گرت آینه ای باید که نور حق در او بینی  
نبینی در همه عالم مگر سبای درویشان

[سعدی، غزل ۱۰۴، ص ۴۵۰]

وقتی عشق مرشد بر وجود حضرت سلطان باهو مسلط می گردد او در سراسر جهان غیر از مرشد خویش به هیچکس علاقه مند نمی ماند. نزد وی کلید موفقیت در راه حق تعالی در دست پیر و مرشد است. بدون رهبر و مرشد نمی تواند به منزل برسد.

ج- جے تون چاہیں وحدت ریدی تان مل مرشد دیاں تلیاں هو  
 مرشد لطفوں کرے نظارہ گل تھیون سبھ کلیاں هو  
 انہاں گلاں وچوں ہک لالہ بوسی گل نازک گل پھلیاں هو  
 دوہیں جہانیں مٹھے جنہاں سنگ کیتا دو ڈلیاں هو

[باہو، ایات باہو، بیت ۵۳، ص ۲۲۲]

[ اگر تو وحدت خدا می خواهی، باید که پای مرشد خود را بگیر. اگر مرشد نگاه می کند همه غنچه ها گل می گردند، گل های لاله و گلاب. آنان که راه نفاق را اختیار کردند، در دو جهان نامراد شدند. ]

حافظ شیرازی چنین می گوید:

شبان وادی امین گهی رسد به مراد  
 که چند سال به جان خدمت شعیب کند

[ حافظ، غزل ۱۸۸، بیت ۶، ص ۱۲۹ ]

سعی نا برده در این راه، به جا نرسی  
 مزد اگر می طلبی، طاعت استاد ببر

[ حافظ، غزل ۲۵۰، بیت ۶، ص ۱۷۱ ]

سعدی شیرازی در ضمن آن می گوید:

خلاف راستی باشد خلاف رای درویشان  
 بنه گر همتی داری سری در پای درویشان

[سعدی، مواعظ، ص ۸۰۲]

نظامی گنجوی همین اندیشه را چنین بیان می کند:

شرف خواهی به گرد مقلان گرد  
 که زود از مقلان مقبل شود مرد  
 چو بر سنبل چرد آهوی تانار  
 نسیمش بوی مشک آرد به بازار

[نظامی، خسرو و شیرین، ص ۲۵۲]

ثابت این راه مقیمی بود  
 همسفر خضر کلیمی بود  
 ناز بزرگانت باید کشید  
 تا به بزرگی بتوانی رسید

[نظامی، مخزن الاسرار، ص ۸۶]

مولانا جلال الدین محمد بلخی در ضمن اینکه می گوید:

چو در رسید ز تبریز شمس دین چو قمر  
 بست شمس و قمر پیش بندگیش کمر  
 چو روی انوار او گشت دیده دید  
 مقام دیدن حق یافت دیده های بشر  
 فرشته نعره زنان پیش او چو چاوشان

فلک سجود کنان پیش او به چشم و به سر  
[مولوی، کلیات شمس، غزل ۱۱۵۴، ص ۴۴۸]

مولانا عبدالرحمن جامی چنین می گوید:

بنده پیر مغام که در اطوار سلوک  
کار ما یافت گشاد از گره زنازش  
خیر مستان طلبند هر چه کند باده فروش  
سرّ این نکته ندانسته مکن انگارش  
مگسل یک نفس از صحبت عیسا نفسان  
نقد انفاس عزیزست غنیمت دارش

[جامی، ص ۴۵۳، بیت ۸۶۲۴-۸۶۲۶]

حضرت سلطان باهو وجود مراد و مرشد را در راه تصوف و عرفان لازم می پندارد  
و لطف و مهربانی او برای خویش مهم می داند. نزد وی قبله و کعبه همه مرشد است. می  
گوید:

م- مرشد مینوں حج مکے دا رحمت دا دروازہ هو  
کراں طواف دوالے قبیلے نت ہووے حج تازه هو  
کن فیکون جدوکا سنیا ڈٹھا مرشد دا دروازہ هو  
مرشد سدا حیاتی والا اوبو خضر تے خواجہ هو

[باهو، ابیات باهو، بیت ۱۶۷، ص ۵۳۰]

[مرشد برای من حج مکه و در رحمت است- من به آن قبله طواف می کنم و حج تازه می کنم-  
از وقتی که کن فیکون شنیدم، درِ مرشد گرفتم- مرشد من زنده جاودان است، خضر و خواجه  
است-]

مولانا جلال الدین محمد بلخی بیان می کند:

گفت عزم تو کجا ای با یزید  
رخت غربت تا کجا خواهی کشید  
گفت قصد کعبه دارم از پگه  
گفت هین با خود چه داری زاد ره  
گفت دارم از درم نقره دویست  
نک ببسته سخت بر گوشه ردیست  
گفت طوفی کن بگردم هفت بار  
وین نکو تراز طواف حج شمار  
وآن درم ها پیش من نه ای جواد  
دانک حج کردی و حاصل شد مراد  
عمره کردی عمر باقی یافتی  
صاف گشتی بر صفا بشتافتی  
حق آن حقی که جانت دیده است  
که مرا بر بیت خود بگزیده است  
کعبه هر چندی که خانه بر اوست

خلقت من نیز خانہ سرّ اوست  
 تا بکرد آن خانہ را در وی نرفت  
 و اندرین خانہ بجز آن حی نرفت  
 چون مرا دیدی خدا را دید ای  
 گرد کعبہ صدق برگردید ای  
 خدمت من طاعت و حمد خدا است  
 تا نہ پنداری کہ حق از من جدا است  
 چشم نیکو باز کن در من نگر  
 تا ببینی نور حق اندر بشر  
 با یزید آن نکتہا را ہوش داشت  
 همچو زرین حلقہ اش در گوش داشت  
 آمد از وی با یزید اندر مزید  
 منتهی در منتهی آخر رسید

[مولوی، مثنوی معنوی، ص ۳۰۵-۳۰۶]

در شعر حضرت سلطان باہو ذکر پیر و مرشد بہ فراوان آمدہ است و او بر اغلب  
 جاہا لطف و مہربانی مرشد خویش را کہ دائم ہمراہ اوست، پرداختہ است۔ پیر خود را در  
 وقت مشکل یاد می کند و از وی یاری می طلبد۔ بہ عنوان مثال:

س- سنڑ فریاد پیران دیا پیرا میری عرض سنڑیں کن دھر کے ہو  
 بیڑا اڑیا میرا وچ کپراں دے جتھے مچھ نہ بہندے ڈر کے ہو  
 شاہ جیلانی محبوب سبحانی میری خبر لیو جھٹ کر کے ہو



پیر جنہاندے میراں باہو اوبی کدھی لگدے تر کے ہو

[باہو، ایات باہو، بیت ۱۰۸، ص ۳۷۸]

[ای پیراں پیر فریاد مرا بشنوید، کشتی من در گرداب سخت است کہ در آن ماہی های بزرگ و جسم ہم نمی نشینند۔ شاہ جیلانی محبوب سبحانی خبر من زود تر بگیری۔ کسانی کہ مریدان میران هستند، شنا کنندہ بہ ساحل می آیند۔]

سعدی شیرازی چنین پرداختہ است:

گم شدم در راه سودا رھنا یا رہ نمای

شخصم از پای اندر آمد دستگیرا دستگیر

گر زپیش خود برانی چون سگ از مسجد مرا

سر ز حکمت بر ندارم چون مرید از گفت پیر

[سعدی، غزل ۳۰۸، ص ۵۲۳]

حضرت سلطان باہو با مرشد خویش عقیدت فراوانی داشت۔ بنا بر تربیت روحانی درمیان مرید و مراد پیوند گسست نا پذیر عشق بوجود آمد و بہ قدری عمیق گشت کہ حضرت سلطان باہو بہ مقام فنا فی الشیخ رسید۔

ک- کلمے دی کل تد پیوسے جداں کل کلمے ونج کھولی ہو

عاشق کلاماں اوتھے پڑھدے جتھے نور نبی ﷺ دی ہولی ہو

چوداں طبق کلمے دے اندر کیا جانے خلقت بھولی ہو

اسانوں کلاماں پیر پڑھایا جند جان اوسے تون گھولی ہو

[باہو، ایات باہو، بیت ۱۴۶، ص ۴۷۹]

[ آن وقت که کلمه قفل دل ما را وا کرد، ما ادراک کلمه حاصل کردیم- عاشق آنجا کلمه می خوانند که جشن نور نبی اکرم می باشد- همه چهارده طبق در کلمه هستند، مخلوق بی چاره نمی داند- ما را پیر و مرشد خود کلمه درس داد، باید که جان خود بر او نثار کنیم-]  
حافظ شیرازی می گوید:

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد  
کز ساکنان در گه پیر مغان شدم

[حافظ، غزل ۳۲۱، بیت ۶، ص ۲۱۸]

حضرت سلطان باهو هر گاه که به ذکر مرشد می پردازد، به ندرت از وجود مجازی اشاره می کند بلکه در چنین اشعار اندیشه فیوض و برکات روحانی بیشتر آمده است پس می توان گفت که در شعر او تصور معنوی مرشد بیشتر و تصور ظاهری مرشد نسبتاً کمتر است-

الف- الله چنیے دی بوٹی میرے من وچ مرشد لائی هو  
نفی اثبات دا پانی ملیس ہر رگے ہر جائی هو  
اندر بوٹی مشک مچایا جان پھلان تے آئی هو  
جیوے مرشد کامل باهو جیے ایہ بوٹی لائی هو

[باهو، ابیات باهو، بیت ۱، ص ۶۳]

[مرشد در درون من یک نهال یاسمین کاشت و آن نهال را آب نفی و اثبات داد- وقتی گل ها رستند، درون من هر طرف بوی خوش انتشار یافت- آن مرشد کامل زنده باد که این نهال را کاشته است-]

مولانا جلال الدین محمد بلخی چنین می گوید:

دید آن مرشد که او ادراک داشت

تخم پاک اندر زمین پاک کاشت

[مولوی، مثنوی معنوی، ص ۱۷۴]

حضرت سلطان باهو ذکر مرشد خویش می کند و از وی نصیحت و پند هم می

طلبد. در شعر زیر نصیحت پیر خود را چنین ذکر می کند:

مرا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است

که غیر خدا هر چه هست برباد است

دولت بسگان دادند نعمت بخران

من امن امانیم تماشا نگران

[باهو، توفیق الهدایت، ص ۱۰۳]

سعدی شیرازی ضمن اینکه چنین گفته است:

مقامات مردان به مردی شنو

نه از سعدی، از سهروردی شنو

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه در جمع بد بین مباش

دویم آنکه در نفس خود بین مباش

[سعدی، بوستان سعدی، ص ۱۲۶]

حضرت سلطان باهو در بیان پیر و مرشد، وی را دلیر و مرد ناامید- مرد یعنی

داننده اسرار حقیقی و واقف راه تصوف و عرفان- می گوید:

مرد مرشد می برد بر هر مقام

نامرد مرشد عاجز است ناموس نام

[باهو، اسرار قادری، ص ۵]

نظامی گنجوی چنین می گوید:

ز دانا تن سلامت بهر گردد

علاج از دست نادان زهر گردد

[نظامی، خسرو و شیرین، ص ۳۱۵]

در شعر حضرت سلطان باهو لای به لای ذکر اهمیت پیر و مرشد در راه تصوف و عرفان دیده می شود. وی با مرشد خود محبت می کند. در بیان اهمیت پیر و مرشد شعرهای زیبا در کلام وی دیده می شود.

الف- ایه تن میرا چشمان بهوئے تے میں مرشد ویکھ نہ رجاں هو

لوان لون دے مڈھ لکھ لکھ چشمان بک کھولان بک کجاں هو

اتنیاں ڈٹھیاں صبر نہ آوے پور کتے ول بهجاں هو

مرشد دا دیدار ہے مینوں لکھ کروڑاں حجاں هو

[باهو، ایات باهو، بیت ۱۳، ص ۹۹]

[کاش این تن من چشم ها بشود و من دیدار مرشد بکنم- در هر یک موی صد هزار چشم بشوند و آنان را بند و باز کنم و دیدار مرشد بکنم- هم از چنین دیدار صبر نکم و حیلہ ای مزید بخوام- دیدار مرشد برای من صد هزاران حج است-]

ب- بغداد شہردی کیا نشانی اچیاں لمیاں چیراں هو

تن من میرا پرزے پرزے جیوں درزی دیاں لیراں هو

اینہاں لیراں دی گل کفنی پا کے رلساں سنگ فقیراں هو  
 بغداد شہر دے ٹکڑے منگساں کرساں میراں میراں هو

[باہو، ایات باہو، بیت ۲۴، ص ۱۳۳]

[در یاد شہر بغداد دل من از ریش های بزرگ پُر شده است- بدن من مثل قطعه های پارچه خیاط شده است- من این قطعه های پارچه را مثل کفن در گردن کرده با فقیران ملاپ خواهم کرد- در شہر بغداد گدایی خواهم کرد و ذکر میران خواهم کرد-]

پیوند نظامی گنجوی با مرشد خویش ازلی و ابدی است کہ انسان را بہ ذات واجب الوجود متصل می گرداند- پیر وی پیر خاتقاه و پیر مسند ساز و دکاندار نیست- پیر او همچون خود او چونان شمسی، رند، عاشق و با صفاست-

ہست حقیقت نظر مقلان

درع پناہندہ روشندان

[نظامی، مخزن الاسرار، ص ۶۰]

نہ اقبال را شاید انداختن

نہ با مقلان دشمنی ساختن

میاویز در مقل نیک بخت

کہ افکندن مقلان است سخت

[نظامی، شرفنامه، ص ۸۷۷]

مولانا جلال الدین محمد بلخی فرمان و دستور پیر کامل را در طی مراحل سیر و

سلوک لازم می پندارد- او برای پیر و مرشد خود محبت و گرایش خاصی دارد-

شاه شمس الدین تبریزی مرا

مست می دارد خمار اندر خمار

[مولوی، کلیات شمس، غزل ۱۰۹۵، ص ۴۲۵]

شمس تبریز آمد و جان شادمان

چونکه با شمس قرانست ای پسر

[مولوی، کلیات شمس، غزل ۱۰۹۶، ص ۴۲۶]

در خرابات آمدی شیخ اجل

جمله میها از قدومت شد عسل

[مولوی، مثنوی معنوی، ص ۳۶۲]

چون بدادی دست خود در دست پیر

پیر حکمت که علمست و خطیر

[مولوی، مثنوی معنوی، ص ۸۵۶]

سعدی شیرازی عقیده دارد که برای درک اسرار و رموز تصوف لازم است که

سالک مقام و مرتبه پیر و مرشد را بداند- او مرشد را به جایگاه بلندی می رساند و تعظیم و

تکریم مرشد می کند-

من سگ اصحاب کهنم بر در مردان مقیم

گرد هر در می نگردم استخوانی گو مباش

[سعدی، مواعظ، ص ۷۹۵]

کمال همنشین در من اثر کرد

وگرنه من همان خاکم که هستم

[سعدی، گلستان، ص ۳۰]

گرت آئینه ای باید که نور حق در او بینی  
 نینی در همه عالم مگر سیای درویشان

[سعدی، مواعظ، ص ۸۰۲]

با بدان یار گشت همسر لوط  
 خاندان نبوتش گم شد  
 سگ اصحاب کهف روزی چند  
 پی نیکان گرفت و مردم شد

[سعدی، گلستان، ص ۴۲]

معلوم نیست که در طریق سیر و سلوک پیر و مراد و مرشد حافظ شیرازی که  
 بوده، با اینکه در غزلیاتش بارها از "پیر" و "پیر مغان" سخن می گوید و به او عقیدت می  
 دارد-

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید  
 کدام در بزم چاره از کجا جویم

[حافظ، غزل ۳۷۹، بیت ۴، ص ۲۵۷]

از آستان پیر مغان سر چرا کشیدم  
 دولت در آن سرا و گشایش در آن درست

[حافظ، غزل ۳۹، بیت ۴، ص ۲۹]

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش  
 کو بتایید نظر حل معما می کرد

[حافظ، غزل ۱۴۳، بیت ۳، ص ۱۰۲]

بنده پیر مغام که ز جهلم برهاند

پیر ما هرچه کند عین عنایت باشد

[حافظ، غزل ۱۵۷، بیت ۶، ص ۱۱۲]

مولانا عبدالرحمن جامی پیر و مرشد را به عنوان استاد روحانی می داند و بر اغلب

جاها ذکر مرشد می کند.

خم دیرینه می پیر منست ای ساقی

هر دم فیضی دگر می رسد از باطن پیر

[جامی، ص ۴۲۹، بیت ۸۱۶۸]

پیر من خم باده کهن است

مستفیضم ز فیض باطن پیر

[جامی، ص ۴۳۰، بیت ۸۱۸۸]

تا قدر خود بدانند گو پا برون نه از در

سرهای تاجداران بر خاک آستان بین

[جامی، ص ۶۲۰، بیت ۱۱۷۱۱]

منکر اهل طریقت راز عرفان بهره نیست

نیست جز جهل جبلی موجب این انکار را

[جامی، ص ۱۵۲، بیت ۳۰۰۲]

سایه افکند مرا بر فرق پیر میکده

شیخ کامل پی به سر وقت مرید آورده است

[جامی، ص ۲۸۷، بیت ۵۵۱۴]



### کتاب شناسی و منابع:

- باهو، حضرت سلطان؛ (۲۰۱۲م)، ایبات باهو، به تحقیق و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی، باهو پبلیکیشنز، لاهور
- همو؛ (۱۹۶۳م)، اسرار قادری، ترجمه اردو چن الدین، لاهور
- همو؛ (۱۹۶۸م)، توفیق الهدایت، ترجمه اردو چن الدین، لاهور
- همو؛ (۲۰۰۳م)، دیوان باهو، به تحقیق و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی، باهو پبلیکیشنز، لاهور
- بخارایی، احمد علی رجایی؛ (۱۳۷۳ش)، فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات علمی، تهران
- جامی، مولانا عبدالرحمن؛ (بی تا)، دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز، تهران
- حافظ، شمس الدین محمد؛ (۱۳۷۵ش)، دیوان حافظ، بر اساس نسخه علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات فارابی، تهران

○ سعدی، مصلح الدین عبدالله؛ (۱۳۶۷ش)، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی

فروغی، انتشارات امیر کبیر، تهران

○ مولوی، جلال الدین محمد؛ (۱۳۹۰ش)، کلیات شمس تبریزی، مطابق با نسخه

استاد بدیع الزمان فروز انفر، انتشارات پیام عدالت، تهران

○ همو؛ (۱۳۶۶ش)، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، انتشارات

امیر کبیر، تهران

نظامی، گنجوی؛ (۱۳۸۱ش)، کلیات نظامی گنجوی، مطابق با نسخه وحید

دستگردی، انتشارات پیمان، تهران